



فروتنی خرد



میلاد نوری

مدرس و پژوهشگر
فلسفه

به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
هوا گرفت زمانی، ولی به خاک نشست
(حافظ)

سوفوکلس در نمایشنامه اودیپوس جبار، انسان پیروزی را به تصویر می‌کشد که پیروزی اش شکست است؛ کسی که زیرکی اش بلای اوست و چاره‌جویی اش به بیچارگی ختم می‌شود. اودیپوس که با گشودن راز ابوالهول به فرمان‌روایی شهر تباہ رسیده است، حتی گمان ندارد که تختی که بر آن تکیه می‌زند به همان مردی تعلق دارد که پدر اوست و به دست وی کشته شده است. همچنین نمی‌داند ملکه‌ای که بناست همسر او شود مادرش است. اودیپوس، سرخوش از گشودن معمای ابوالهول و در واقع مغرور از خودآگاهی و هوش انسانی، می‌پندارد که پیروزی اش بی‌خلل است و هرگز گمان نمی‌برد که به گناه قتل پدر و هم‌بستری با مادر آلوده باشد. دروغ که اعتماد به پیروزی نیز همچون خودپیروزی شکننده است.

وقتی تیززیاس پیشگو به اودیپوس می‌گوید که قاتل پدر و شوهر مادر خویش است، اودیپوس می‌کوشد با متهم‌ساختن دیگران از بار اتهام‌رهایی یابد و دامن خود را پالوده دارد. غرور او مانع از آن است که آن‌چه پیش‌تر نمی‌دانست را دریابد. اما این غرور با در هم می‌شکند وقتی در می‌یابد که زیرکی اش به هلاکت، بدبختی و نابودی اش انجامیده‌اند. وقتی اودیپوس می‌فهمد که ناخواسته پدرش را کشته و با مادرش هم‌بستر شده است، آشکار می‌شود که آن‌چه پیروزی اش می‌نامید چیزی جز ناکامی نبوده است. اودیپوس زبانی می‌گشاید که: «آه و آه! همه چیز به روشنی دریافته شد! ای نور! باشد که اینک دیدارت به پایان رسد». وقتی به دیروز و امروز و فردای خود می‌اندیشیم، در می‌یابیم که پدیده‌ها و رویدادهای جهان در یک فضای خاکستری قرار دارند که در آن، هیچ چیز روشنی بی‌اِهام نیست و هیچ امر معلومی خالی از جنبه‌های مجهول نیست. چه‌بسا درست زمانی که به نظر می‌رسد پیروزی حاصل شده است، شکست در راه باشد. چه‌بسا وقتی کسی می‌انگارد همه چیز را تحت کنترل دارد، همه چیز در حال نابودی و فروپاشی باشد. چه‌بسا وقتی می‌انگاریم که پندار، گفتار و کردارمان درست است، بر خطا باشیم و راه نادرست را بی‌بیم، زندگی همواره روی جریان دائمی و لزران لحظه‌حال پیش می‌رود؛ جایی که آدمی وارد امواج خروشان زندگی می‌شود و با چیزی مواجه می‌شود که از آن رنج می‌کشد، یا آن را به‌خاطر می‌آورد یا بدان امید می‌بندد. آن‌گاه که آینده به حال تبدیل می‌شود، حال نیز شروع به غرق شدن در گذشته می‌کند. آدمی جز به لحظه حال دسترسی ندارد و نمی‌داند که در وجه پنهان امور چه می‌گذرد و چه چیز پیش روی اوست.

ما از برون در شده مغرور صد فریب

تاخود برون دره چه تدبیر می‌کنند
فی‌الجمله اعتمادمکن بر بنیاد دهر
کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کنند
(حافظ)

بدین‌سان، اعتماد به پیروزی به اندازه خود پیروزی شکننده است. آن‌گاه که کسی بر چیزی چیره می‌شود، چیزی دیگر هم هست که بر خود او چیره شود. آن‌گاه که کسی از نردبام بالا می‌رود، این امکان هست که فرافند و استخوان او در هم شکنند. پیروزی راستین از آن کسی است که به پیروزی اش اعتماد نرورد و پروای شکست خویش را نداشته باشد. آن کسی که غرور و سرخوشی از زیرکی و توانایی اش او را راه برده است، دیر یا زود در خواهد یافت که دست در خون خلق و پسا بر گلوی زندگی دارد؛ او در حالی که خودش را نیک‌خواه و دادگر می‌شمارد، جهان را با ستم و بیاد می‌آلاید.

در ساخت هستی، هیچ دومی شبیه به هم نیستند. طوفان فرومی‌شینند و آرامش حاکم می‌شود. خورشید بر می‌آید و شب رخت بر می‌بندد. غرور و سرخوشی کسی که می‌پندارد هر چیزی را می‌داند و بر چیزی حکم‌رواست، با دگرگونی دوران فرومی‌پاشد و او بی‌تکیه‌گاه می‌گردد. کسی خریدار فخر فروشی نیست و هر کس که خود را به دیگران تحمیل کند، اعتباری برای خود نمی‌اندوزد. بدین‌سبب، خردمندان این است که آدمی والایی اش را از علم به جهل و ضعف خود فراهم آورد؛ بی‌آن‌که زورنوی کند یا فریفته‌گاه و جایگاه خویش باشد. به تعبیر سوفوکلس در نمایشنامه آنتیگونه: «خردمندی به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر خوشبختی فراهم آمده است. نباید مواجهه ما با نیروهای هستی و حیات، از سرب‌پز حرمی باشد! درشت‌گوی مردان خودبین و جاه‌طلب با ضربات نیرومند تقدیر جبران یابد شود تا مگر در پیروی حکمت بیاموزند». خردمند که جایگاه خود را می‌سنجد، آن‌چه آموختنی است را می‌آموزد و آن‌چه آموخته‌اندی است را می‌آزماید، بی‌آن‌که فریفته‌خویش خوش شود؛ زیرا می‌داند آن‌چه اینک از آن اوست، دیر یا زود به دیگری و اسپرده خواهد گشت. خردمندی گوش‌سیردن است. آن‌که گوش نمی‌سپارد، هستی به‌هنگام وادارش خواهد کرد که بشنود.

تاریخ تناقض‌ها

بررسی تصادف‌محور تاریخ اتحاد شوروی



معرفی کتاب

تاریخ فشرده‌ی اتحاد شوروی

نویسنده:

شیرلا فیتس پاتریک

ترجمه:

حسن افشار

انتشارات: مرکز

قیمت: ۲۱۰ هزار تومان



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

اصلاً اصل وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در کشوری چون روسیه تضادی تام داشت با پیش‌بینی‌های کارل مارکس که گمان می‌برد نخستین کشوری که انقلاب سوسیالیستی در آن حادث می‌شود، کشوری صنعتی به نام انگلستان است. بعد از برد باادوآرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز این تناقض‌ها گریبان کمونیست‌ها را رها کرد. آنها جامعه را میدان تضاد آشتی‌ناپذیر دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا می‌دانستند. در روسیه تزاری اما نه بورژوازی چنان قدرتی داشت، نه کارگران صنعتی؛ نشان به آن نشان که در آن زمان بیش از ۷۰ درصد جمعیت روسیه را روستاییان تشکیل می‌دادند و جمعیت شهرنشین به سختی به رقم ۱۵ درصد می‌رسیدند. اقشار فریخته و تحصیلکرده که اصلاً در حکم وصله ناجور می‌نمودند و تعداد کارگران نیز در ۱۹۱۴ از جمعیت بالای ۱۳۰ میلیون نفری روسیه، فقط اندکی بیشتر از ۳ میلیون نفر بود. لنین برای توجیه چنین وضعیت ناهنگامی و رهایی از بن‌بست‌های نظری مارکسیستی، از «حزب انقلابی» رونمایی کرد؛ گروهی پیشاهنگ که وظیفه دارند ضمن آگاه‌کردن کارگران از رسالت انقلابی خود، کار انقلاب را به‌صورتی سازمان‌یافته و با رهبری حرفه‌ای او به پیش ببرند. طبیعی بود که وقتی توده انقلابی از نظر کمی و کیفی در ضعف است، نمی‌توان انتظار داشت انقلابی مردمی و خودانگیزخته داشت. همین واقعیت‌ها بود که باعث شد لنین حتی در ژانویه ۱۹۱۷ و در حالی که در زوربخ به‌سرمی‌برد، با افسوس بنویسد که بعید می‌داند انقلاب روسیه در زمان حیات او رخ بدهد. او نیز نظیر بسیاری از دیگر آمانگرانیان مارکسیست امید داشت که با وقوع جنگ جهانی، امپریالیست‌ها به هم مشغول شوند و در مقابل کارگران تحت استثمار امپریالیست‌ها نیز نتنها به ارتش‌های ملی نپیوندند، بلکه آمال طبقه‌واحد کارگر جهانی را مورد توجه قرار دهند. اینجا نیز چنین نشد و ناگهان کارگران به مهین‌پرستانی دوآتشه بدل شدند که هنگام رودررویی با دشمن، تفنگ‌شان این هوشمندی را نداشت که کارگران را نکشد.

به هر روی پس از وقوع انقلاب نیز این تناقض‌ها و تصادف‌ها دست از سر شوروی برنداشت. حزب کمونیست دیگر نماینده کارگران نبود، بلکه به نردبان ترقی کمونیست‌های مخلص بدل شد. وضعیت حکمرانی اتحاد جماهیر شوروی بر اقمارش نیز تفاوت چندانی با امپراطوری روسیه نداشت. این البته برای لنین که امپریالیسم را «عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری» می‌دانست، غیرقابل پذیرش بود، اما نتیجه «دیکتاتوری پرولتاریا» نزد اقمار غیراسلاو شوروی غالباً چنین بود. چنین انحرافات البته همواره به‌نحوی و به‌خصوص با استفاده از واژگانی مارکسیستی چون «دیالکتیک» رفع و رجوع می‌شدند. با این همه، آن آخرین تصادف پیش‌بینی‌ناشده تاریخ شوروی، چیزی جز فروپاشی آن نبود؛ امری نه‌نیازمند توجیه اما خاطره‌ای ماندگار در میانه‌روبا و کابوس. پوتین به‌همین دلیل گفت: «کسی که افسوس مرگ اتحاد شوروی را نمی‌خورد قلب ندارد و کسی به بازگشت آن امید بسته است مغز ندارد.»

اریک هابسبام مورخ مارکسیست در کتاب «عصر نهایت‌ها»، دوره آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱) را «قرن کوتاه بیستم» می‌نامد؛ قرنی که درباره کلیت و سمت‌وسو و پیامدهای آن آرای مختلفی ابراز شده است اما در عموم این روایت‌ها بر وجه هولناکی که رنه دومن بر اساس آن، این قرن را «قرن کشتار و جنگ» نامیده بود، تاکید می‌شود. زمانی آیزابا برلین گفته بود: «من این قرن را چون وحشتناک‌ترین قرن تاریخ غرب به یاد می‌سپارم»؛ سخنی مشابه آنچه ویلیام گلدینگ برنده جایزه نوبل ادبیات نیز بدان چنین اشاره می‌کرد: «بی‌رحمانه‌ترین قرن در تاریخ بشر». در ادامه این منطقی، البته اگر قرار باشد مجرمانی برای چنین قرن سبایمی پیدا شود، احتمالاً اتحاد جماهیر شوروی در زمره نخستین نام‌هایی است که به دادگاه احضار می‌شود؛ حکومتی که با انکا به نظریه کارل مارکس در زمینه سقوط سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم و با شعار عدالت و برابری به صحنه آمد، اما اینک در پس کارنامه‌ای که از خود بر جای گذاشته است، مخالفانش آن را فاجعه‌ای غیرقابل دفاع و موافقان سابقش، تجربه‌ای بیشتر ناکام می‌پندارند. شیرلا فیتس پاتریک استاد بازنشسته تاریخ روسیه در دانشگاه شیکاگو سراغ این تجربه رفته است و در کتابی مختصر اما آکنده از اطلاعات ریز مهم که هر کدام می‌توانند کدی برای پژوهش‌های مفصل بعدی باشد، شمایی از تحولات این حکومت و روزگار پس از آن را به مخاطبان نمایانده است. کتاب پاتریک جدا از پیش‌گفتار و پس‌گفتار، هفت بخش دارد: ایجاد اتحاد، سال‌های رهبری لنین و کشمکش جان‌شینی، استالینیسیم، جنگ و پیامدش، از رهبری اشتراکی تا نیکیتا خروشچف، دوره برژنف و سقوط. در روایت پاتریک از تاریخ شوروی او رویکرد متفاوت از رویکرد غالب تاریخ‌نگاران اتخاذ می‌کند. پاتریک می‌گوید مورخان معمولاً تمایل دارند خدادهای تاریخی را امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کنند. پاتریک اما با این امر مخالف است: «من باور دارم که ناگزیری‌ها در تاریخ بشر به همان اندازه کم‌شمارند که در زندگی انسان‌های رقم‌زننده تاریخ بشر.» به بیانی دیگر: «رخدادها همواره می‌توانند به گونه دیگری روی دهند.» در چنین شرحی او می‌کوشد به‌جای عرضه روایتی یکدست که از قضا نزد مورخان مارکسیست متأثر از جبر تاریخی، چونان وحی منزل تلقی می‌شود، به تناقض‌ها و تصادف‌ها اعتنای وافعی داشته باشد و به خواننده نشان بدهد که بر خلاف اتفاقی که از قضا در ادبیات سیاسی دوره شوروی رخ داد و طی آن، کلماتی چون «تصادفی» و «خودبه‌خودی» واژه‌هایی زشت و پرت تلقی می‌شدند که طبق «برنامه» نباید رخ می‌دادند، تاریخ شوروی آکنده از تناقض است.

این صورت است که دو عاطفه «لذت» و «درد» عواطف اصلی تعیین‌کننده شخصیت انسان هستند. البته این حرف‌ها بعداً توسط دیگران هم تکرار شد، «جرمی بنتام» در انگلستان قرن نوزدهم به زبان دیگری و متناسب با مذاق انگلیسی‌ها این حرف را تکرار کرد. اینکه لذت و درد پایه رفتار اخلاقی است نیز در قدیم توسط رواقی‌ها گفته شده بود. به‌نظر اسپینوزا، رابطه لذت و درد رابطه مثبت و منفی است یعنی دردمندی و متالم‌بودن یک جنبه منفی است. حرف اسپینوزا این بود که وضع روح انسان از لحاظ لذت و درد خنثی نیست.

واقعیت این است که اخلاق یکی از شاهکارهای مسلم فلسفه مدرن اولیه است. اسپینوزا در کتاب اخلاق خود، روایتی غیرمتعارف از خدا، نسخه‌ای بدیع از رابطه ذهن و بدن، نظریه‌ای سیستماتیک از احساسات و نسخه‌ای مفصل برای فضیلت و برکت انسانی به خواننده ارائه می‌دهد. کتاب اخلاق اسپینوزا راهنمای خواننده بسیار بحث‌برانگیز بود که در زمان حیات او منتشر شد، پس از مرگ او به‌طور مخفیانه توسط دوستان اسپینوزا چاپ شد. امروزه اخلاق در کلاس‌های دانشگاه به‌عنوان اثری نمونه از خردگرایی مدرن اولیه مورد مطالعه قرار می‌گیرد. جی. تامس کوک، در کتاب اخلاقی اسپینوزا؛ راهنمای خواننده پس‌زمینه تاریخی و فلسفی نگارش کتاب و مضامین مهم آن را توضیح می‌دهد. سپس با ارجاع مدام به متن فیلسوف می‌کوشد خواننده را به فهمی روشن از آن برساند و در نهایت درباره‌ی تأثیر این اثر فلسفی کلاسیک بر فیلسوفان دیگر سخن می‌گوید. کتاب راهنمای حاضر، در چپه‌ی مناسب برای ورود به جهان جذاب اخلاق را به روی همه‌ی دانش‌آموزان فلسفه و الهیات می‌گشاید. واقعیت این است که برای خواننده تازه‌کار یا کسی که با اسپینوزا و فلسفه‌اش آشنایی ندارد خواندن این کتاب دشوار است. براین اساس کتاب راهنمای خواننده اخلاق اسپینوزا کمک می‌کند تا به فهم‌پذیری آسان‌تر آن کمک کند بدون اینکه دچار ساده‌انگاری شود. فصل اول کتاب، نسبت اسپینوزا و اخلاق را به‌مثابه پس‌زمینه و بافتار مورد بحث قرار داده تا مقدمه‌ای برای ورود به بحث باشد. فصل دوم به طرح مضامین اصلی کتاب و تأثیرات فیلسوفان گذشته بر اسپینوزا می‌پردازد تا اینکه در فصل سوم به خواندن متن کتاب می‌رسد. در این فصل ۵ بخش کتاب اخلاق اسپینوزا با عناوین درباره خدا، درباره طبیعت و منشأ نفس، بخش سوم درباره منشأ و طبیعت عواطف، بخش چهارم در خصوص بندگی انسان یا قوت عواطف و بخش پنجم درباره قدرت عقل یا آزادی انسان مورد خوانش قرار می‌گیرد که بخش اصلی کتاب است. در فصل چهارم و پایانی کتاب هم نویسنده به تأثیر اخلاقی می‌پردازد. کتاب را علی حسین‌زاده ترجمه کرده و توسط نشر نی منتشر شده است.

به‌نظاره می‌نشینند و سپس با رویکردی تحلیلی انتقادی تلاش می‌کند نتایج حاصل از مکتب‌های فکری در مورد شادی را محل نقد و پرسش قرار دهد. افزون براین، تلاش بسر برای بررسی مفهوم شادی از تمام زوایای ممکن که از آن جمله می‌توان به منظر فلسفی، روان‌شناسی، اقتصاد، علم اعصاب و سیاست‌گذاری عمومی اشاره کرد، همان اقدام مؤثری است که باعث پیوند مطالعات مربوط به مفهوم شادی با رشته‌های دیگر می‌شود و در نتیجه، گستره‌ی وسیع‌تری از مخاطبان را خطاب می‌دهد. به‌عزم او، تحلیل مشارکت هر رشته در پژوهش‌های مربوط به شادی می‌تواند از یک‌سو، بر مشارکت سایر رشته‌ها نیز تأثیر بگذارد و از سوی دیگر، درک وسیع‌تری نسبت به تمامیت شادی ایجاد کند. شایان ذکر است که ایجاد درک وسیعی از شادی سبب می‌شود که بسر به سراغ موضوعات و چالش‌هایی برود که برای پژوهشگران معاصر نیز جدال‌برانگیز است. برای نمونه، جدال بر سر این موضوع که آیا ارتباطی میان لذت و شادی و یا فضیلت و شادی وجود دارد؟ آیا برآوردن نیازها ما را شاد می‌کند؟ آیا روش‌های معینی برای تفکر در مورد جایگاه ما در جهان وجود دارد که بیشتر منجر به شادی شوند؟ نویسنده کتاب اعتقاد دارد، زمانی که از منظر معاصر به بحث در مورد این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر می‌پردازیم، با پیشرفت‌ها و مطالعاتی در زمینه شادکامی روبرو می‌شویم که به ما توانایی اندازه‌گیری و بررسی شادی را عطا می‌کنند. از این‌رو، کتاب فلسفه‌ی شادکامی، شادی را از منظری معاصر و عمدتاً غربی پوشش می‌دهد. بسر در بخش پایانی کتاب بر روی یکی دیگر از نقاط محل مناقشه برای پژوهش‌گران معاصر تمرکز کرده و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا می‌توان از جنبه‌ی اجتماعی شادی چشم‌پوشی کرد و آن را تنها به جنبه‌ی فردی تقلیل داد؟ او در این بخش از کتاب به وجه عمومی و اجتماعی شادی می‌پردازد و ارتقای سطح شادی شهروندان را به شدت وابسته به سیاست‌گذاری‌های عمومی می‌داند. او اعتقاد دارد، بهبود شرایط زندگی مردم، گسترش مراقبت‌های مرتبط با سلامت عمومی و اتخاذ رویکرد مناسب در برابر تغییرات اقلیمی می‌توانند شادی بیشتری را برای توده‌ی مردم به همراه داشته باشد.

می‌گوید وضعیت استثنایی به‌طور مدام در حال بازتولید است و در واقع هرگز قرار نیست که به پایان برسد. در این حالت سلطه و تحقیر حیات برهنه، نمادی برای تثبیت و ارضای قدرت حاکم می‌شود. همواره و تحت هر شرایطی باید حافظه عمومی شاهد تحقیر و شکنجه‌ی یک شخص بی‌دفاع در برابر فراقانون، باشد. حافظه عمومی باید همواره با فرض این همانی خود با همومساکر، از هرگونه تخطی، مظلوم و حق‌خواهی اجتناب کند زیرا دیر یا زود سرنوشت همومساکری در انتظار اوست. این چنین می‌شود که جامعه از هراس عدم حمایت قانون از حقوق خود، به امنیت نیستی و انهدا و تسلیم روانی قدرت مطلق می‌شود. نکته‌تأمل‌برانگیز اینجاست که همومساکر از منظر اجتماعی حتی قربانی نیز محسوب نمی‌شود. گویی حتی حق وجود قائل شدن برای این فرد و این طبقه، نا ضروری و اشتباه است. شاید از بین بردن همومساکر در نظر عناصر فراقانون، مثل شلیک کردن به یک سایه، فاقد اهمیت و غیرقابل اثبات است. زیرا خود مفهوم قربانی شدن چه در ادیان، چه در تاریخ اساطیر و چه در افسانه‌ها خدای تأثیرانگیز و حاوی معنایی خاص تلقی می‌شود. دقیقاً به‌همین دلیل است که همومساکر نزد ایشان حتی یک قربانی هم نیست. شاید تنها سایه‌ای طردشده در گستره‌ی ظلمات نیستی باشد، نه کسی که بود و نبود، هستی و مرگش امکان داشتن معنا و تأثیرگذاری است. شأن شهروندی برای همومساکر وجود ندارد. آگامبن در بخش مفهوم شهروندی می‌نویسد: «سرنوشت مردم فقط می‌تواند یک هویت دولتی باشد.» در واقع وضعیت استثنایی، به مردم این اجازه داده می‌شود که بمیرند، زیرا وراثت‌ها و جامعه به نیستی، در واقع تصدیق مرگ تدریجی جامعه است. می‌گوید: «تقدس زندگی، که امروز مایلم در برابر قدرت حاکمیت آن را به عنوان یک حق اساسی بشری به تمام معنا ادعا کنیم، بر عکس، در منشا خود، دقیقاً انقیاد زندگی در برابر قدرت مرگ و قرار گرفتن غیرقابل جبران آن را بیان می‌کند.»

چور جو آگامبن، نویسنده و فیلسوف قاره‌ای ایتالیایی‌تبار است که آثار ارزشمندی را در حوزه فلسفه مدرن، قدرت و حیات سیاسی نگاشته است. همومساکر، بی‌شک یکی از راجح‌ترین و بحث‌برانگیزترین مفاهیم در حوزه‌ی آثار آگامبن خواهد بود. آگامبن، فیلسوف، نویسنده، شاعر، عکاس و بیش از همه مردی است که با سرشت بی‌پناه بشر معاصر به‌خوبی آشناست، آن‌سان که می‌نویسد: چطور کسی می‌تواند ناگهان وسط خیابان بایستد و از خود بپرسد: آیا این سرنوشت من است؟